

فرقه‌های کرامیه

نوشته محمدرضا چیت‌ساز

مقدمه

در روزگاری که بابک خرم‌دین به مبارزه‌ای سرسختانه با عباسیان و سیطره ایشان بر ایران پرداخته بود، فرقه‌ای به نام کرامیه در ناحیه خراسان فرصت ظهور یافت. مؤسس آن محمد بن کرام به سال ۱۶۸ هـ ق (و ظاهراً نه سال ۱۹۰ هـ ق) تولد یافت و بعدها در شهرهای نیشابور، هرات، مرو، بلخ، سمرقند، دمشق و بیت المقدس به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. اگرچه او را حنفی دانسته‌اند، اما این سخن با تشنیعات گستاخانه‌ای که بر خداوند و پیامبر اسلام (ص) روا داشته است چندان سازگار نیست. این کرام که در طول زندگی خود، همواره مورد حمایت طبقات پست و فرودست جامعه بود، از سوی فقها و علمایی همچون ابوالحسین الباروسی، شیخ ملامتیان نیشابور؛ ابوالبرکات بغدادی، از علویان نیشابور؛ ابوسعید دارمی، عالم شافعی اشعری هرات؛ ابن خزیمه، فقیه مقتدر و متمکن شافعی نیشابور؛ و امام محمد بخاری، صاحب صحیح مورد مباحثه و گاه نیز تکفیر قرار گرفت. او که دوباره به فرمان امرای طاهری به زندان افتاده بود، پس از آزادی از دومین حبس خود، که هشت سال طول کشید، به کلی خراسان را ترک کرد و به بیت المقدس رفت (۲۵۱ هـ). اما در آنجا نیز آسوده نبود. او را به ناحیه بد آب و هوای زَغَر تبعید کردند و حتی کتابهایش را نیز سوزاندند. وی سرانجام

در بیستم صفر ۲۵۵ درگذشت. از آثار اوست کتاب *السّر*، *عذاب القبر*، کتاب *التّوحید*، که ظاهراً هر سه از میان رفته است.

آراء فرقه کرامیه در دورانهای بعدی دستخوش تغییرات بسیار شد. چنانکه آراء ابن کرام که همواره حامی طبقات ستم کشیده بود توسط ائمه کرامی دوران غزنوی، اسحاق بن محمّشاذ و به خصوص ابو بکر کرامی (م ۴۲۱) تغییر شکل یافته و به صورت ابزاری در دست محمود غزنوی برای سرکوب تفکرات اسماعیلی در آمد. از عقاید ایشان است:

۱. ایمان تنها قول است، نه تصدیق و عمل؛

۲. قرآن حادث و محدث است؛

۳. اعتقاد داشتن به جسمیت خداوند (دلیلشان سوره طه، ۵ «الرحمن علی العرش

استوی» بوده است)؛

۴. عدم اعتقاد به عصمت پیامبران، اما در عین حال معتقد بودند که پیامبران از هر

گناهی که عدل را بردارد و حد را واجب کند مبرا خواهند بود؛

۵. اعتقاد داشتن به اینکه در يك زمان می شود دو امام بر حق باشد، بدین جهت معاویه

و علی (ع) را بر حق شمرده اند؛

۶. از نظر ایشان ممکن است مؤمن در دوزخ باشد و کافر در بهشت.

ظاهراً قدیم ترین ذکری که از فرقه‌های کرامیه^۱ شده است قول ابومنصور بغدادی فقیه شافعی اشعری (م ۴۲۹) قرن پنجم است. وی در کتاب *خود الفرق بین الفرق*، پس از اشاراتی به زندگی مؤسس این فرقه محمد بن کرام^۲ (۱۶۸-۲۵۵ هـ) و نقل آراء و عقاید او، کرامیان خراسان را سه دسته می داند. حقائقه، طرائقه، اسحاقیه. اما اینکه چرا بغدادی تنها به کرامیان خراسانی اشاره کرده و ذکری از کرامیان غرjestان و بیت المقدس^۳ ننموده، ظاهراً به این دلیل است که وی بیشتر عُمرش را در سرزمین خراسان گذرانیده بود. به هر حال جواب دادن به این پرسش که آیا فرقه‌های دیگری از کرامیان در سرزمینهایی دیگر نیز می زیسته اند یا نه، قدری مشکل به نظر می رسد. از طرفی دریاب این سه فرقه چیز زیادی نمی دانیم، اما این سه فرقه بنا بر قول بغدادی همدیگر را تکفیر نمی کرده اند (بغدادی، ص ۱۳۰) و این خود گویای این است که اینان نمی بایستی از نظر آراء و عقاید فقهی، زیاده از هم دور بوده باشند.^۴ تقریباً نیم قرن بعد از بغدادی، شاگرد و داماد او شاهفور بن طاهر اسفراینی (م ۴۷۱) در کتاب *التبصیر فی الدین* همین مطالب را تکرار کرده است، با این تفاوت که

می نویسد همه کرامیان سه فرقه بیش نیستند. (اسفراینی، الباب الحادی عشر، ص ۹۹). یکی دیگر از کسانی که به فرقه‌های کرامیه اشاراتی کرده است ابوسعیدالمحسن البیهقی حاکم الجُشمی زیدی مذهب (م ۴۹۴) است که در کتاب خود شرح عبون المسائل^۵ شش فرقه از فرقی کرامیه را نام برده است که هیچ کدام آنها در کتب بغدادی و اسفراینی ذکر نشده‌اند. نام آن شش فرقه چنین است: حیدیه [حدیّه]، رزینیّه، عابدیه، تونیه، مهاجریه، هیصمیه (فان اس، ص ۸-۴۷). در حوالی سال ۵۲۱ هجری که ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم شهرستانی (م ۵۴۸؟) کتاب بزرگش را در باب الملل والنحل می نوشت به دوازده فرقه کرامی اشاره می کند، اما تنها شش فرقه را که مهم می پنداشته نام می برد و متأسفانه از ذکر فرقی دیگر صرف نظر می کند. شش فرقه‌ای که شهرستانی نام می برد عبارتند از: رزینیّه، عابدیه، تونیه، هیصمیه، اسحاقیه، و واحدیه (شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۰۸) که چهار فرقه اول در فهرست حاکم الجُشمی و فرقه پنجم در فهرست بغدادی و اسفراینی ذکر شده‌اند، اما نام فرقه واحدیه تنها و مشخصاً به وسیله شهرستانی ذکر شده است. به هر حال چنین به نظر می رسد که در زمان شهرستانی نه تنها اختلاف در دیدگاهها و آراء فقهی کرامیان باعث انشعاب فرقه‌های کرامیه گشت، بلکه هرج و مرج و بی قیدی بسیاری نیز از ایشان بروز کرد تا آنجا که شهرستانی می نویسد «آراء این فرقی از علمای معتبر ایشان صادره نشده بلکه از نادانان جاهل آمده است» و ظاهراً به این سبب است که شهرستانی تأکید خود را بیشتر بر آراء محمد بن کرام و محمد بن هیصم (م ۴۰۹) و نیز تا اندازه‌ای به عقاید فرقه عابدیه اختصاص داده است (ابن حزم، ص ۵-۱۴۴). یکی دیگر از کسانی که به فرقه‌های کرامیه اشاراتی کرده محمد بن عمر بن حسین معروف به امام فخر رازی (م ۶۰۶) فقیه شافعی اشعری است که در غرjestان و نواحی هرات به مخالفت شدید با عقاید کرامیان پرداخت و به همین دلیل نیز مجبور شد تا در سال ۵۹۵ هجری هرات را ترک کند^۶ (یافعی، ج ۴، ص ۹ و منهاج سراج، ج ۲، ص ۴۱۰). وی می نویسد کرامیان گروه‌های بسیارند و سپس هفت فرقه از آنان را نام می برد: عابدیه، یونانیه، هیصمیه، اسحاقیه، طرائقیه، حماقیه، سورمیه (اعتقادات فرقی المسلمین، ص ۶۷) که یونانیه تحریف شده تونیه است و حماقیه نیز باید همان حقائقیه باشد. بدین ترتیب فرقه سورمیه از فرقی است که تنها فخر رازی به آن اشاره کرده و در هیچ یک از کتب دیگر ذکر از آن نشده است. همچنین کتاب تبصرة العوام که حوالی سالهای ۶۵۳-۶۰۰ هـ تألیف یافته و منسوب به سید مرتضی رازی است از فرقه‌ای از فرقی کرامیه نام می برد تحت عنوان خفایه^۷ (تبصرة العوام، ص ۳-۷۲). به هر حال شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که فرقه‌های کرامیه همان تعدادی بوده که شهرستانی بدانها اشاره کرده است، یعنی

دوازده فرقه، اما چرا شهرستانی تنها از شش فرقه نام برده است؟ البته شهرستانی همچون بغدادی به سبب مسافرت‌های خود به نواحی خراسان می‌بایست با فقها و فرقه‌های مذهبی آن سرزمین آشنایی کافی می‌داشته است، اما وی نامی از فرقه‌های طرائقیه و حقائقیه نبرده است و این شاید به این دلیل بوده که چون این دو فرقه از نظر عقاید با فرقه سوم یعنی اسحاقیه وجوه مشترك بسیار داشته‌اند، شهرستانی هر سه فرقه را تحت يك عنوان «اسحاقیه» ذکر کرده است. پس طرائقیه و حقائقیه را می‌توان جزو شش فرقه‌ای دانست که شهرستانی از آنان نامی نبرده است. از دیگر فرقی کرامی که شهرستانی در کتاب خویش بدانها اشاره نکرده فرقه‌های سورمیه، حدیه، خفایه، و مهاجریه را باید برشمرد. بدین ترتیب دوازده فرقه کرامیه را می‌توان چنین نام‌گذاری کرد: واحدیه، سورمیه، حدیه، رزینیه، خفایه، مهاجریه، عابدیه، اسحاقیه، طرائقیه، حقائقیه، توبیه، هیصمیه.

واحدیه^۸

از آراء فقهی و نظریات ایشان هیچ اطلاعی نداریم و تنها شهرستانی در کتاب الملل والنحل به نام آنان اشاره کرده است (شهرستانی، ج ۱، ص ۱۰۸) به هر حال نباید ایشان را با فرقه واحدیه که در اوایل قرن نهم هجری توسط محمود گیلانی (پسیخانی) ایجاد شد، اشتباه کرد.^۹

سورمیه^{۱۰}

تنها امام فخررازی به این فرقه اشاره کرده است (اعتقادات، ص ۶۷). نام این فرقه می‌بایست از نام شورمین یکی از دو شهر مهم غرjestان آمده باشد. گفته می‌شود که محمدبن کرام پس از رهایی از اولین حبس خود که توسط طاهر بن عبدالله (۲۴۸-۲۳۰ هـ) چهارمین امیر طاهری صورت گرفت راهی شورمین و افشین و غرjestان می‌شود.^{۱۱} و ظاهراً در طی همین مسافرت است که عقاید و نظریات وی در آن نواحی به شدت نفوذ می‌یابد. ابن حوقل جغرافی‌دان مسلمان قرن چهارم که در حوالی سالهای ۳۶۷-۳۴۰ مشغول سیر و سفر و تهیه مواد کتاب جغرافیایی خویش بود در مورد سرزمین غرj الشاریا همان غرjestان می‌نویسد «دو شهر دارد بشین [افشین] و شورین [شورمین] و از شورین انگور فراوان به دست می‌آید» (ابن حوقل، ج ۲، ص ۴-۴۴۳). به هر حال شاید پدر محمدبن کرام یکی از انگورکاران غرjestانی بوده است چرا که نام یا لقب وی «کرام» بوده که به عربی همان رزبان یا انگورکار فارسی است.^{۱۲} متأسفانه منابع محدود ما در مورد اقامت محمدبن کرام در

غرجستان چیزی بیان نمی کنند، اما اینکه بغدادی مؤلف شافعی اشعری که حدود دو قرن پس از محمدبن کرام می زیسته، پیروان غرجستانی محمدبن کرام را «فرومایگان شورمین و افشین» می نامد (بغدادی، ص ۱۳۱) به درستی پایگاه اجتماعی و طبقاتی پیروان وی را نشان می دهد، چرا که بیشتر آنان از کشاورزان و بردگان و بافندگان غرجستانی بوده اند.^{۱۳} به هر حال مردم غور که در آن عهد، اکثرشان نامسلمان بوده اند (ابن حوقل، ج ۲، ص ۴۴۳) به سبب فقر و ساده زیستن، همواره مورد استهزاء نیشابوریان قرار می گرفته اند. به حدی که سالها بعد نیز صاحب کتاب *روضات الجنات* که از مورخان حنفی قرن نهم هجری بوده در باب ایشان می نویسد «ایشان را غیر از بارکشی به هیچ کار دیگری نمی گذاشته اند» (اسفزاری، ص ۲-۱۸۱) و ظاهراً به همین دلایل بوده که سلطان آن دو شهر، یعنی شهرهای شورمین و افشین در هیچ یک از آنها اقامت نمی کرده است (ابن حوقل، ج ۲، ص ۴-۴۴۳). سرانجام محمدبن کرام پس از مراجعت از غرجستان به هرات می رود. می نویسند هنگام ورود به هرات پیروان بسیاری از شورمین و افشین با وی همراه بوده اند (اسفراینی، ص ۹۹). ابن کرام مدتی در هرات اقامت کرد و در آنجا نیز پیروان بسیاری یافت (سمعانی، برگه های 477a-476b) و این باعث ناخشنودی و نارضایتی امام شافعی شهر، حافظ ابوسعید دارمی (م ذیحجه ۲۸۰) شد.^{۱۴} به هر حال ابوسعید دارمی موفق شد که محمدبن کرام را از هرات^{۱۵} بیرون براند، او نیز به اتفاق پیروانش راهی نیشابور شد.^{۱۶} در اینجا لازم است عقیده دیگری را نیز که در این باب عنوان شده است بیان داریم. بنابراین عقیده شروین (= شورمین) از پیشوایان نهضت بابل خرمدین و افشین نیز سه سالار ایرانی بوده اند که پس از شکست خرمدینیان و برافتادن این دو- باقی خرمدینیان که بی رهبر و بدون سرپرست شده بودند، به گرد محمدبن کرام جمع شده و جزو کرامیان در آمده اند و این موضوع در کتب *الفرق بین الفرق* بغدادی و *التبصیر فی الدین* اسفراینی، بدان صورتی که ذکر شد، تحریف شده است.^{۱۷} (اشبولر، ص ۳۷۱). اظهار چنین عقیده ای اگرچه امکان بررسیهای جدیدتر و جنبه های تازه تری را فراهم می سازد اما از طرف دیگر نتیجه گیریهای قطعی تر را به تأخیر می اندازد. حاکم الجشمی در کتاب شرح *عیون المسائل* از یکی از کرامیان به نام شورمین نام می برد که روش اهل صرف و نحو را ایراد می گرفته که فاعل در جمله فاعلی در فاعلیت قرار دارد (با اشاره به اینکه در قرآن آمده است «قسم به خورشید و نور صبحگاهی») و یا ریاضی دانان را مورد انتقاد قرار می داد، که $3 \times 3 = 9$ نیست بلکه $3 \times 3 = 6$ است (فان اس، ص ۴۶). به هر حال آیا با این توضیحات جشمی درباره شورمین می توان به وجود چنین شخصیتی معتقد شد؟^{۱۸}

صرف نظر از اشارهٔ مختصری که مقریزی در باب این فرقه ذکر کرده (الخطط، ج ۴، ص ۱۷۰) ظاهراً تنها حاکم الجشمی است که در کتاب شرح عیون المسائل در مورد ایشان توضیحاتی داده است. فان اس بر اساس کتاب حاکم الجشمی این فرقه را منسوب به شخصی به نام حید بن سیف می‌داند که عقاید خود را از محمد بن کرام اخذ کرده است. او ادامه می‌دهد که حدیث بدترین فرقی کرامیه‌اند چرا که علناً گویند خدا جسم است و تصورات عجیب و غریب دیگری دارند؛ وی سپس در مورد دلایل نام‌گذاری حدیث می‌نویسد: چون به فرمان مقامات عالی‌سرت حید را بریدند و او سر خود را برداشت و به بدن خود چسباند و زنده شد، به حید بن سیف مشهور گشت (فان اس، ص ۴۷). در برابر این توضیحات چه باید کرد؟ از طرفی حید به معنی هستی (حی = زنده) و سیف نیز به شمشیر اطلاق می‌شود. آیا این نام واقعی اوست و یا لقب و عنوانی است که بر اساس چنین داستانی برای او ساخته و پرداخته شده است. از طرف دیگر تقدّم و تأخر داستان نسبت به نام‌گذاری او (که اگرچه افسانه‌آمیز می‌نماید، اما می‌بایست آن قسمتی را که در باب کشتن حید و یا لا اقل شدت عمل نسبت به اوست باور داشت) چگونه خواهد بود؟ آیا وجود نام او باعث پیدایش چنین داستانی شده و یا وجود چنین داستانی موجب چنین نام‌گذاری شده است؟ به هر حال در قرن پنجم هجری بازرگانی در نیشابور می‌شناسیم به نام ابومنصور بکر بن محمد بن علی بن محمد بن حید که لقب شیخ مؤتمن داشته و در صفر سال ۴۶۴ درگذشته است.^{۲۰} اشارهٔ مختصری که ذهبی در باب او دارد که می‌نویسد «روی عن ابی الحسین الخفاف و جماعه» (العبر، ج ۳، ص ۲۵۶) بسیار قابل توجه است، زیرا یکی از فرقی کرامیه فرقهٔ خفافیّه بوده است که در سطور بعدی به آن اشاره خواهد شد. اما ظاهراً تمامی این داستانها برای نام‌گذاری این فرقه ناصحیح می‌نماید چرا که نام درست این فرقه حدیث بوده است. ابی محمد عثمان بن العراقی الحنفی مؤلف قرن ششم در کتاب الفرق المفقده آنجا که در باب «الرحمن علی العرش استوی» از نظر کرامیان سخن می‌گوید از سیزده فرقهٔ مشبهه نام می‌برد که در اکثر آنها بحث عرش که حدگذاری برای یاری تعالی است (تحییز=در مکانی قرار گرفتن) به میان آمده و از آن میان فرقه‌ای از آنها که این آیه را اساس کار خود قرار داده بودند به نام فرقهٔ حدیث معروف گشته بود (ص ۷۴-۸۵).

شخصی به نام رزین از اهالی غرjestان می‌داند و اضافه می‌کند که رزین عقیده خود را از محمدبن کرام گرفته و از این نظر به فرقه حدیثه نزدیک بوده است (فان اس، ص ۴۷). نام ایشان در کتاب شهرستانی زرنیبه (ملل و نحل، چاپ کیورتن، ص ۷۹) و در ترجمه فارسی آن رزانیه (توضیح الملل، چاپ جلالی نائینی، ج ۱، ص ۱۲) آمده که مصحح چاپ اخیر در باورقی، صورت صحیح آن (یعنی زرنیبه) را آورده است. سعید نفیسی بر تعلیقاتی که بر تاریخ بیهقی نوشته است معتقد است که نام فرقه سورمیّه و زرنیبه به سبب بی توجهی و اشتباه ناسخان درهم خلط و تحریف شده است (تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۹۵۷) اما ما، در کتب رجال با نام کسانی برخورد می‌کنیم که لقب رزین داشته‌اند^{۲۲}، حتی در سلسله نسب ابواسحاق ابراهیم ماکیان (م ۲۳۹ تا ۲۴۱؟) فقیه مشهور بلخ که سمت استادی محمدبن کرام را نیز داشته به نام رزین برمی‌خوریم (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۶ و ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۲۰). به هر حال ذهبی در کتاب با ارزش خود المشتبه در ذیل کلمه رزین به بودن جماعت و فرقه‌ای بدین نام صراحت دارد (ج ۱، ص ۳۱۵) و همین قول او را نیز مؤلف الاکمال ذکر کرده است (ابن ماکولا، ج ۴، ص ۶۴). به هر حال تلفظ مارگولیوٹ در چاپ اول دایرةالمعارف اسلام که زرنیبه آورده است صحیح نیست^{۲۳} (ج ۲، ص ۸۲۰). این اشتباه را بوزورت نیز در چاپ دوم دایرةالمعارف اسلام مرتکب شده است^{۲۴} (ج ۲، ص ۶۶۸).

خَفَافِيَه^{۲۵}

تنها ذکرى که از ایشان شده است در کتاب تبصرة العوام منتسب به سید مرتضى رازى است^{۲۶} (ص ۳-۷۲). البته اینکه سعید نفیسی خفافیّه را صورت تحریف شده حقائقیه، یکی دیگر از فرقه‌های کرامیه می‌داند، موردی است که نیاز به تأمل و بررسی بیشتر دارد^{۲۷} (تعلیقات بر تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۹۴۲). در مورد نام فرقه خفافیّه و چگونگی انتساب ایشان چیزی در منابع ذکر نشده است، اما ما با عده‌ای در تاریخ که لقب خفّاف داشته‌اند برمی‌خوریم. اما چون یکی از ائمه این فرقه به نام ابراهیم بن مهاجر تا سال ۳۷۲ هـ می‌زیسته و سپس در این سال به قتل رسیده است، باید از میان کسانی که لقب خفّاف داشته‌اند کسانی را مورد بررسی قرار دهیم که مربوط به قبل از این تاریخ بوده‌اند. با این توضیح چند تنی را می‌توان بر شمرد که از آن جمله‌اند: احمدبن نصر بن ابراهیم معروف به ابو عمر و الخفّاف که مدتی نیز شیخ نیشابور بود و در شعبان سال ۲۹۹ هـ درگذشت (الحاکم، تاریخ نیشابور، ص ۴۴). مقایسه شود با ذهبی، العبر، ج ۲، ص ۱۱۲). دیگر زاهدی است مُحاب الدّعوه به نام احمدبن محمد معروف به ابو الحسن الخفّاف که او نیز مدتی مُسند خراسان را در دست داشته و احتمالاً در

سال ۳۰۲ هـ متولد شده و در ربیع الاول سال ۳۹۵ درگذشته است^{۲۸} (ابن عماد حنبلی، ج ۳، ص ۱۴۵؛ سمعانی برگه‌های 204a-b، الحاکم، ص ۸۰) اما به هر حال معروفترین شیخ و امام این فرقه، ابراهیم بن مهاجر است (بغدادی، ص ۱۳۲). وی در روزگار خود شیخ کرامیان نیشابور بود و ظاهراً در حوالی سال ۳۶۰ هـ (؟) مدتی نیز به عنوان شیخ خراسان شناخته شده بود، اما به سبب مخالفت‌هایی که با او می‌شد، سرانجام او را از نیشابور بیرون راندند، ولی او پس از مدتی به آن شهر بازگشت. اینکه اسفراینی می‌نویسد ابراهیم بن مهاجر پیشوایان دینی را پست و حقیر می‌شمرد و دانش امام شافعی و ابوحنیفه را به تمسخر می‌گرفته است، اگرچه تا اندازه‌ای حکایت از تعصب و مخالف اسفراینی با اندیشه‌های ابراهیم بن مهاجر دارد، اما از طرف دیگر نشان می‌دهد که ابراهیم فردی بَحَاث و مناظره‌جو بوده و همچون پیشوای کرامیان (محمد بن کرام) بر شافعی و حنفی ایراد می‌گرفته و طعن می‌زده است (اسفراینی، ص ۱۰۴). ابراهیم در سال ۳۷۰ هـ در مجلس ناصرالدوله ابوالحسن محمد سیمجور، سپهسالار سامانی، با عبدالقاهر بغدادی مؤلف شافعی اشعری کتاب *الفرق بین الفرق* مناظره کرده است. چنانکه گزارش می‌شود، این مناظره بر سر نامهای خداوند و اعراض او بوده است. به هر حال تنها بغدادی به جریان این مناظره اشاره کرده است و می‌نویسد: «با او مناظره کردم و مُلْزَمِش کردم و مُجَابِش ساختم» که البته این قول نمی‌تواند کاملاً به دور از تعصب بوده باشد، بخصوص آنکه می‌دانیم بغدادی در ردّ کرامیه کتابی نیز داشته است به نام *فضائح الکرامیه* (سبکی، ج ۵، ص ۱۴۰). در سال ۳۷۱ هـ ابراهیم را برای دومین بار از نیشابور بیرون راندند، در این سال اوضاع نیشابور بسیار درهم ریخته و مملو از زد و خوردهای فرقه‌ای و تعصبات دینی بوده است. به هر حال ابراهیم مجدداً به نیشابور باز می‌گردد، اما سرانجام در سال ۳۷۲ هـ بر اثر نزاعهای فرقه‌ای نیشابور به قتل می‌رسد.^{۲۹} اینکه دوران زندگی ابراهیم با شیخ اسحاق بن محمّشاذ (م ۳۸۳ هـ) امام بزرگ کرامیان زمان سبکتکین همزمان بوده اما در باب ارتباط این دو هیچ اشاره‌ای در منابع ذکر نشده است، تا اندازه‌ای تعجب‌آور است. البته در باب این شیخ اسحاق، در ذیل فرقه اسحاقیه که به او منسوبند توضیحاتی خواهیم داد. مؤلف *تبصرة العوام* خاطر نشان می‌سازد که عقاید خفایه در باب کون و مکان و تفاوت‌های این دو با هم، به آراء معتزله و بخصوص رمانی شباهت بسیار دارد^{۳۰} (ص ۷۲-۳). البته ما در این مقاله در صدد آن نیستیم که به بحث و بررسی‌های فقهی و کلامی این فرق بپردازیم، اما برای آشنایی اجمالی با برخی از اندیشه‌های ابراهیم بن مهاجر مطالبی خلاصه‌وار ارائه می‌شود. ابراهیم نیز همچون دیگر کرامیان به بحث در مورد جایگاه خداوند و اعراض وی پرداخت و معتقد بود که پهنای

خداوند به اندازهٔ عرش اوست و نامهای خدا عرضهایی در خودِ خدا هستند و می‌گفت خدا عرضی است که در جسم قدیم حلول کرده و بدین صورت، الرحمن، الرحیم، خالق، رازق... و هر نام خدا را عرضی می‌دانست در وجود او.^{۳۱} و بر این اساس دزد را جسم نمی‌دانست بلکه او را عرضی می‌پنداشت در جسم دزد و حد زدنِ او را - حد زدنِ دزد نمی‌دانست، بلکه فقط حد زدنِ جسم می‌دانست (اسفراینی، ص ۱۰۴ و ۱۰۰؛ بغدادی، ص ۱۳۷). ظاهراً از ابراهیم پسری ماند به نام اسماعیل که در کارِ گردآوری و نقلِ حدیث بوده است (مقدمهٔ ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۲۵).^{۳۲}

مهاجریه^{۳۳}

تنها حاکم الجشمی به این طایفه که منتسب به ابراهیم بن مهاجر بوده‌اند اشاره کرده است (فان اس، ص ۴۸) ظاهراً، اگرچه خودِ ابراهیم بن مهاجر جزو فرقهٔ خفایه بوده است، اما می‌بایست پس از به قتل رسیدن او، عده‌ای از پیروانش، به نام او، مهاجریه خوانده شده باشند. به هر حال عده‌ای از کرامیان سرزمین لبنان و بیت المقدس با عنوان مهاجر زندگی می‌کرده‌اند (همانجا، ص ۸۸).^{۳۴}

عابدیه^{۳۵}

شهرستانی و رازی و جشمی به این فرقه اشاراتی کرده‌اند. حاکم الجشمی ایشان را منتسب به عثمان بن العابد می‌داند و اضافه می‌کند که آنها عقاید خود را از شخصی به نام ابوالفضل العابد اخذ کرده‌اند.^{۳۶} (فان اس، ص ۴۷) به هر حال نام این فرقه، با آراء کرامیان که بیشتر بر مفاهیمی چون زهد، عبودیت و عبادت تأکید می‌کرده‌اند توافق کامل دارد، چنانکه ریشار بویه اشاره می‌کند که لقب «العابد» برای کرامیان نیشابور زیاد به کار رفته است (همانجا، ص ۹۶). فرقهٔ عابدیه چون فرقی دیگر کرامی معتقد به جسم و جوهر دانستن باری تعالی بوده‌اند و او را جایگاه حوادث نیز می‌دانسته‌اند. اما به هر حال عابدیه تنها فرقه‌ای از کرامیان بودند که می‌گفتند بعد در میان خدا و عرش مُتناهی است، در حالی که هیصمیه، که شاید مهمترین فرقه کرامیان باشند، معتقد بودند که این بُعد نامتناهی است (رازی، اعتقادات، ص ۶۷، ابن حزم، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۴۴). باری اینکه شهرستانی از میان فرقی کرامی تنها به آراء هیصمیه و عابدیه پرداخته است خود دلیل دیگری است بر اهمیت و اصالت (؟) آراء و عقاید این فرقه. در هر صورت، قرائت مارگولیوت که این لفظ را عابدیه خوانده است صحیح به نظر نمی‌رسد و این خطایی است که بوزورث نیز آن را مُرتکب شده است.^{۳۷}

طرائقیه^{۳۸}

بغدادی و اسفراینی و رازی به نام این فرقه اشاره کرده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که این فرقه از اولین فرقی منشعب شده از تعالیم محمدبن کرام بوده‌اند که در نواحی خراسان می‌زیسته‌اند. اینکه بغدادی می‌نویسد طرائقیه دو فرقه دیگر کرامی یعنی حقائقیه و اسحاقیه را تکفیر نمی‌کرده‌اند نه تنها دلیل نزدیکی آراء و عقاید این سه فرقه است بلکه شاید (؟) خود نشانه‌ای باشد از دوری و بیزاری طرائقیان از مناظرات و جنجالهای فرقه‌ای، چیزی که سالها بعد، کرامیان سخت بدان روی آوردند (بغدادی، ص ۱۳۰).

حقائقیه^{۳۹}

بغدادی و اسفراینی و رازی به نام این فرقه اشاره کرده‌اند. ← طرائقیه.

اسحاقیه^{۴۰}

اگرچه منابع تاریخی غالباً در باب مذهب سبکتکین (۳۸۷-۳۶۶) سکوت کرده‌اند (مستوفی، ص ۳۸۹؛ گردیزی، ص ۲۰۳)، اما به هر حال او از پیروان و معتقدان کرامیان بوده است. ذهبی در توضیحاتی که در مورد سلطان محمود می‌دهد اشاراتی نیز به پدرش دارد و او را از معتقدین کرامیه می‌خواند (العبر، ج ۳، ص ۱۴۵) و مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان نیز بر این مطلب صراحت دارد آنجا که می‌نویسد: «و سبکتکین مردی کرامی بود»^{۴۱} (تاریخ سیستان، ص ۳۳۹). امام کرامیان زمان سبکتکین، ابویعقوب اسحاق بن محمّشاذ^{۴۲} (= ممشاد = محمدشاد = شاه) بوده است که فرقه اسحاقیه بدو منسوبند (سمعانی، برگ 477a). پدر وی، محمّشاذ (= حافد = حامد = محمد؟) که می‌بایست حوالی سالهای ۳۴۰-۲۷۰ هجری زیسته باشد، از زاهدان و عابدان مشهور خراسان به شمار می‌رفته است (منینی، فتح الوهبی ج ۲، ص ۳۰۹؛ الفارسی، المنتخب من السیاق، ص ۲۲۳ و ۶۹۹). اگرچه از سال تولد اسحاق اطلاع صحیحی در دست نداریم اما وی می‌بایست در حوالی سال ۳۱۰ هـ به دنیا آمده باشد. وی هم نزد علمای حنفی به تحصیل پرداخت و هم نزد علمای شافعی (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۰). حدیث را از ابوالفضل التمیمی^{۴۳}، و رقاؤبن احمد التمیمی قاضی در اصفهان آموخت (ابونعیم اصفهانی ج ۲، ص ۳۳۴). وی که جهت شنیدن حدیث و نیز تکمیل تحصیلاتش، مسافرت‌های بسیار کرده بود سرانجام در نیشابور مرکز فقهی و فرهنگی آن روزگار اقامت گزید و در وعظ و خطابه سرآمد همعصران خودگشت و مدتی بعد خاندانش نیشابور را یکی از مراکز مهم کرامیان ساختند (ذهبی، العبر، ج ۳، ص ۲۲). تقوا و پارسایی او

آن قدر بود که توانست سبکتکین را در هنگامی که در نیشابور به سر می‌برد تحت تأثیر قرار دهد و او را از معتقدین جدی ابویعقوب اسحاق سازد. از شرحی که حاکم آورده است معلوم می‌شود که زندگی بسیار ساده‌ای داشته است و شاید به این سبب بود که لقب «زاهد» گرفت.^{۴۴} (تاریخ نیشابور، ص ۸۴؛ ابن عماد حنبلی، ج ۳، ص ۱۰۴؛ مقایسه شود با جر فادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۳۹۲). می‌نویسند بیش از پنج هزار مرد و زن از مجوس و اهل کتاب نیشابور را با موعظه‌های خود به دین اسلام در آورد (ذهبی، العبر، ج ۳، ص ۲۲) که این خود درجه نفوذ و تسلط او را در خطابه و وعظ و نیز اعتقاد بنیادینش را در عقاید اسلامی نشان می‌دهد. وی در نزد سبکتکین و نیز نیشابوریان بسیار مورد تکریم و تعزیز قرار داشته است. اگر گزارش عمر السمرقندی را بپذیریم که بر اساس آن، دوتن از قاطرچیهای ابوالحسن سیمجور بر اثر دعای ابویعقوب اسحاق، قاطرهای گمشده خود را پیدا می‌کنند (صرف نظر از غیر عادی بودن داستان، و با توجه به اینکه داستان حاکی از روابط نزدیک و دوستانه ابویعقوب و ابوالحسن سیمجور، تواند بود)^{۴۵} آن گاه بهتر می‌توانیم به نبودن ارتباط میان ابویعقوب با یکی دیگر از رهبران کرامیه، ابراهیم بن مهاجر - که او نیز در همین سالها در نیشابور می‌زیسته است - پی‌بریم. زیرا این ابراهیم را بغدادی مؤلف شافعی اشعری الفرق بین الفرق، در مجلس ابوالحسن سیمجور، ظاهراً (?) محکوم و ملزم ساخته بود. البته این فقط یک فرض است و نیاز به بررسیهای بیشتر دارد (رونق القلوب، به نقل از فان اس، ص ۳-۵۲). فوت ابویعقوب اسحاق در شب پنجشنبه ۲۴ رجب و دفنش در جمعه ۲۵ رجب سال ۳۸۳ هـ صورت گرفته است^{۴۶} (زیبیدی، ج ۹، ص ۴۳ و ابن عماد، حنبلی، ج ۳، ص ۱۰۴). در تشییع جنازه او تمامی میادین نیشابور از مردمان پر شده بود. نوشته‌اند که علمای حنفی و شافعی بر او نماز گزارند. ظاهراً او را کتابی بوده است در فضائل محمد بن کرام به نام مناقب (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۰؛ رونق القلوب، برگ ۵۳ ب، فان اس، ص ۵۰ و ۹۸). به هر حال پسر ابویعقوب اسحاق، یعنی ابویکر محمد بن اسحاق کرامی (م شوال ۴۲۱) فرقه کرامیه را پیش از پیش به مسائل سیاسی و نیز حمایت از حکومت وقت (سلطان محمود) متمایل ساخت (فصیح خوافی، ج ۲، ص ۱۴۴). چنانکه در مقابل تعهد به سلطان محمود در سرکوب اسماعیلیه، بزرگ نیشابور گشت و حتی در کشتن تاهرتی^{۴۷}، سفیر فاطمیون مصر نیز دست داشت. (جر فادقانی، ص ۳۷۳-۳۶۹؛ در پیرامون تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۲۹۵). وی همچنین یک چند نیز با ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰ هـ) به مخالفت و جدال برخاست (محمد بن منور، ص ۵۴-۵۷).

تونیه^{۴۸}

حاکم الجشمی ایشان را منسوب به احمدالتونی می‌داند (فان اس، ص ۸-۴۷). نام این فرقه از قریه تون میان طیس و بچستان در خراسان آمده است. اگرچه سمعانی در ذیل «التونی» هیچ اشاره‌ای به کرامیان نمی‌کند (انساب بر گه‌های 112b-113a) اما نام برخی از کرامیانی را که از این فرقه بوده‌اند می‌دانیم که از آن جمله‌اند: احمدبن محمد تونی سجزی ادیب (ذهبی، المشتبه، ج ۱، ص ۱۰۲)، ابوالحسن تونی که در مدت اقامت ابوسعید ابو الخیر در نیشابور به مخالفت با او برخاست (محمدبن منور، ۶-۷۵؛ عطار، ج ۲، ص ۳۳۳). ابوطاهر اسماعیل بن عبداللہ بن سعد تونی (م شوال ۴۴۶) که خادم مسجد عقیل نیشابور بوده است (المشتبه، همانجا)، ابو حاتم محمدبن اسحاق خطیبی تونی بانی مدرسه کرامیان در محله چهارسوی کرمانیان نیشابور (م ربیع الاول ۴۸۸) و پسرش ابو عبداللہ. اسماعیل بن محمد خطیبی تونی (الفارسی، ص ۲۱؛ سبکی، ج ۳، ص ۱۸۳). به هر حال اینکه نام این فرقه را فخررازی «یونانیّه» (اعتقادات، ص ۶۷) و شهرستانی «نونیه نوشته» (ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ابن حزم، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۴۴) صحیح نیست؛ اشتباه شهرستانی را مارگولیوٹ در چاپ اول دایرة المعارف و بوزورٹ در چاپ دوم آن، مرتکب شده‌اند.^{۴۹}

هیصمیه^{۵۰}

اگرچه امام فخررازی و محمد شهرستانی در کتب خود این فرقه را از نزدیکترین فرقه کرامیه، به آراء و عقاید، محمدبن کرام دانسته‌اند (اعتقادات، ص ۶۷؛ ابن حزم، ص ۵۴-۱۴۴)، اما با بررسی و مقایسه آراء ایشان، در می‌یابیم که این سخن چندان مقرون به صواب نیست. هیصمیه اصحاب امام عبداللہ محمدبن هیصم کرامی (م ۲۸ شوال ۴۰۹) هستند، ولی ظاهراً در کتب رجال و تاریخ، احوال وی که امامت کرامیان غزنه را برعهده داشته است با احوال ابوبکر کرامی (م شوال ۴۲۱) که امام کرامیان نیشابور بوده، در هم خلط شده است.^{۵۱} باید دانست که سرزمین غرجستان در آن دوران تحت قدرت امرای غوری بود و پدر محمد یعنی هیصم می‌بایست نزد امرای اولیه غوری که پیوسته بر روش و طریق کرامیه بوده‌اند، مورد تکریم بوده باشد، چرا که سرزمین غرجستان - بر اثر مسافرت‌های محمدبن کرام به آنجا - با آراء کرامیه آشنایی کافی پیدا کرده بود - فرقه سورمیه در همین مقاله. و به همین دلیل است که باید قطعه شعری را که منهاج سراج در آن امرای غوری را پیرو کرامیان شمرده است جدی تلقی کرد^{۵۲} (ج ۱، ص ۴-۳۶۳). به هر حال محمدبن هیصم در زمان ابونصر محمدبن اسد غوری حاکم غرجستان زندگی می‌کرده، اما رفته‌رفته قدرت

ابونصر بر اثر فتوحات سلطان محمود در آن حوالی، روبه ضعف گرایید و سرانجام وی (ابونصر) تسلیم سلطان غزنوی شد (۴۰۵ هـ).^{۵۳} ظاهراً پس از این رویداد است که سلطان محمود عده‌ای از بزرگان را که محمدبن هیصم نیز در میانشان بود، به دربار خود، غزنه، بُرد.^{۵۴} چنین می‌نماید که محمدبن هیصم پس از ورود به غزنه و آشنایی با دربار سلطان محمود، ظاهراً برای مقبول‌تر (?) شدن آراء کرامیه نزد سلطان، به تجدید نظر در این باب پرداخت و سعی کرد تا حتی الامکان عقاید ابن کرام را که گاه تند و جسورانه بیان شده بود و تا اندازه‌ای جنبه‌ای ضد حکومتی به خود گرفته بود، منطقی‌تر و معتدلتر سازد (بغدادی ص ۱۳۴)، از طرف دیگر، سلطان از او برای بحث و مناظره کردن با مخالفین خود استفاده می‌کرد، چنانکه محمدبن هیصم با امام ابن فورک اشعری (م ۴۰۶) که در نیشابور مجلس و مدرسه داشت و به سبب انتقادات تندش نسبت به کرامیان نیشابور^{۵۵}، به غزنه احضار شده بود، در مسئله عرش به مناظره پرداخت.^{۵۶} می‌نویسند چون اقوال ابن فورک بر موافقت آراء جهمیان^{۵۷} بود، سلطان سخنان او را نپذیرفت و فرمان داد تا او را از غزنه بیرون کنند.^{۵۸} چنانکه تعطیل شدن مدرسه و مجلس درس ابو عبدالله حاکم نیشابوری معروف به ابن البیع در نیشابور، (م صفر ۴۰۵) نیز که توسط کرامیان صورت گرفت مربوط به همین ایام است.^{۵۹} در برخی از کتب، آثاری را به امام محمدبن هیصم نسبت می‌دهند که از آن جمله است: اعجاز القرآن^{۶۰}، کتاب المقالات^{۶۱}، جمل الکلام^{۶۲} (؟)، الفنون^{۶۳} و رساله فی فضل ابن بکر.^{۶۴} به هر حال محمدبن هیصم آراء ابن کرام را که پس از فوتش، دچار تحریف شده بود (اسفراینی، ص ۱۰۲) مرمت و اصلاح کرد و از آن عقایدی ساخت معتدل‌تر و مقبول‌تر. و اینکه این تجدید نظرهای او را، برخی حمل بر بی‌اعتقادی وی نسبت به عقاید کرامیان دانسته‌اند، همچون باخرزی که او را از شمار پیروان ابن کرام بیرون می‌داند (باخرزی، ج ۲، ص ۱۶-۳۱۳)، خود نشانه شدت تغییراتی است که او در آراء ابن کرام به وجود آورده بود. محمدبن هیصم برای جدا کردن کرامیان از مشبهه که سخت بدان متهم بودند، اعلام کرد که آنچه مشبهه به خدا اطلاق می‌کنند مانند هیأت، صورت، میانه خالی و غیره، مشابه چیزهایی نیست که کرامیان اطلاق کرده‌اند. او می‌گفت در این اطلاقات، کرامیان اعتقادی فاسد ندارند، بلکه یدین را به عضوین تفسیر می‌کنند و استوای بر عرش را به مکان و مجیء را به رفت و آمد در مکانها، و در جمیع این اطلاقات، تشبیه به طریقی است که در قرآن و حدیث وارد آمده و هر آنچه در این دو- قرآن و حدیث- نیامده، ساحت ذات مقدس از آن مُنزه است. بدین ترتیب وی معتقد بود که مُراد از جسم آن است که قائم باشد به ذات خویش نه اینکه واقعاً باری تعالی جسم است. وی همچنین فوقیت خداوند را به علو و اثبات خداوند تفسیر می‌کرد (ابن حزم، ج

۱، ص ۱۵۱). به هر حال کار اصلی وی تلاش در جهت جدا ساختن اطلاق مشبیه از کرامیان بود و این به آن سبب صورت می‌گرفت که عامهٔ مسلمین به معتقدین تشبیه خرده‌های بسیار می‌گرفتند و طعن می‌زدند. وی علم خداوند را ازلی می‌شمرد و معتقد بود که هر گاه خداوند بخواهد چیزی را احداث کند کلمهٔ «کن» می‌فرماید تا حادث گردد (بغدادی، ص ۱۳۴؛ شهرستانی، *نهایة الاقدام*، ص ۱۱۴). بدین صورت زیرکانه تفاوت میان احداث و محدث، خلق و مخلوق، را توضیح داده است. وی همچنین بُعد میان خداوند و عرش را نامتناهی دانست و این اعتقاد درست نقطهٔ مقابل عقیدهٔ فرقهٔ عابدیه بود^{۶۵} (رازی، *اعتقادات*، ص ۶۷). به هر حال نزدیکی عقاید وی در بعضی موضوعات، که در این خلاصه نمی‌گنجد، با عقاید معتزله، خصوصاً در باب صفت سمع و عقل و اهمیّت عقل در امر شناخت پدیده‌ها شاید از دلایلی بوده است که شهرستانی را وادار ساخت تا، در کتاب خود، خوارج را از پیروان محمد بن هیصم به شمار آورد (ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۲-۱۱)؛ از پسران محمد بن هیصم، باید به ابو محمد عبدالسلام (م ۱۸ محرم ۴۴۲) اشاره کرد^{۶۶} که در باب بیعت با القادر بالله خلیفهٔ عباسی (۴۲۲-۳۸۱ هـ) خطبه‌ای مهم ایراد کرده است (جرفادقانی، ص ۳۰۲؛ الفارسی، ص ۵۵۳؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۱۶۹).

یادداشتها

۱. در باب تلفظ کرامیه رجوع شود به محمدرضا جیت‌ساز، ص ۷۳؛ فان اس، ص ۳۸-۳۵. به هر حال، اگرچه تلفظ رایج این لفظ به صورت کرامیه است، اما صورت قدیم‌تر آن کرامیه نیز صحیح است.
۲. در باب وی نگاه کنید به ابن اثیر، ج ۷، ص ۸۶؛ سبکی، ج ۲، ص ۶-۳۰۲، عسقلانی، ج ۵، ص ۳۵۳-۳۵۴ و سمعانی، برگ 476b. عقیدهٔ رایجی که بر اساس آن تولد محمد بن کرام را سال ۱۹۰ هـ می‌داند اگرچه توسط بسیاری از منابع و مأخذ تکرار شده و حتی در تحقیقات جدیدی نیز همچون ماسینیون، مبدأ مصطلحات فنی عرفا-ص ۲۶۰ به بعد- یوزورث ذیل کرامیه در *دایرة المعارف اسلام*، چاپ دوم، ج ۲، ص ۶۶۷ و... وارد شده، ظاهراً باید کنار گذاشته شود. در مجمل فصیحی در حوادث سال ۱۶۸ هـ آمده است: «ولادت الامام ابو عبدالله محمد بن کرام. پدر و مادر او به مکّه مبارک رفتند و ابو عبدالله محمد بن کرام آنجا متولد شد» (فصیح خوافی، ج ۱، ص ۳۳۳). اما سخن اینجاست که چرا می‌بایست از میان این همه منابع، تنها سخن خوافی را بپذیریم؟ باید گفت که اطلاعات وی در باب کرامیان بسیار زیاد و در برخی موارد منحصر به فرد است، تنها اوست که به نام مادر ابن کرام «کوج بهم» اشاره کرده است، هموست که دو بار زندانی شدن ابن کرام را، برخلاف دیگر مراجع، یادآوری می‌کند. از طرف دیگر در میان استادان ابن کرام ما با نام محمد بن مروان رو به رومی شویم که می‌بایست همان محمد بن مروان بن عبدالله بن عبدالرحمن سدی (سلوسی؟) کوفی باشد که در سال ۱۸۹ هـ درگذشته است. در این صورت ابن کرام نمی‌توانسته در سال ۱۹۰ هـ به دنیا آمده باشد زیرا می‌نویسند ابن کرام تفسیر را نزد او فرا گرفته بود. شمس الدین الجزری، ج ۲، ص ۲۶۱؛ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۳-۲۹۱، مؤلف العبر، محمد بن مروان را «متروک الحدیث» دانسته است (ذهبی، ج ۱، ص ۳۰۴) به هر حال مارگولیوٹ ذیل کرامیه در *دایرة المعارف اسلام*، چاپ اول فقط به تاریخ فوت ابن کرام اشاره کرده و سال تولدش را ذکر نکرده است (ج ۲، ص ۲۰-۸۱۹).

۳. مزار این کرام در دروازهٔ اریحا بعدها به خانقاه تبدیل می‌شود (مقدسی، ص ۲۵). در قرون سوم و چهارم نیز خانقاه‌های دیگری در بیت المقدس بنا می‌کنند (همانجا، ص ۱۷۹ و ۲۸۲). در یکی از این خانقاه‌ها، هجام نامی می‌زیسته که می‌نویسند بر اثر تبلیغات نصر فقیه، هجام نیز عقاید کرامی خویش را ترک می‌کند (عسقلانی، ج ۵، ص ۳۵۵-۶). صورت دیگری از این داستان در طبقات الصوفیه و نفحات الانس آمده است (سَلَمی، ص ۹۴ و ۱۰۸؛ جامی، ص ۵۹).

۴. بغدادی درست در زمانی که کرامیان به اوج قدرت و اشتها در خراسان دست یافته بودند زندگی می‌کرد، بدین سان سعید نفیسی حق دارد که او را آگاه‌ترین کس در مورد کرامیان بداند (سعید نفیسی، ج ۲، ص ۹۲۲). از طرف دیگر، شاید بغدادی یکی از آثار این کرام - مثلاً عذاب القبر - را نیز در اختیار خود داشته است (فان اس، ص ۳۹). به هر حال، بغدادی را کتابی بوده است در ردِّ کرامیان به نام فضائح الکرامیه (سبکی، ج ۵، ص ۱۴۰) و همچنین با یکی از بزرگان کرامی نامش ابراهیم بن مهاجر نیز به مناظره پرداخته بود. همچنانکه استادش ابواسحاق اسفراینی (م ۴۱۸) در دربار سلطان محمود با کرامیان به بحث و مجادله می‌پرداخت (اسفراینی، ص ۱۰۰، مقایسه شود با سهروردی، ص ۵۸-۹). امام فخر رازی (م ۶۰۶) به روش تعصب گونهٔ بغدادی نسبت به مخالفین مذهبی خود ناخسته است (رازی، مناظرات، ص ۲۵-۷).

۵. نسخهٔ خطی لیدن، مجموعهٔ عربی ۱۹۴۲ الف - نسخهٔ خطی صنعا ۲۹۵، تمام شده در ۱۰ شوال ۸۰۷ (به نقل از فان اس، ص ۴۵ و ۹۱).

۶. وی در زمان غیاث‌الدین غوری (۵۹۹-۵۵۸) با امام کرامیان خرجستان، قاضی مجدالدین بن قدوه، به مناظره پرداخت (ذهبی، العبر، ج ۴، ص ۲۸۵). این قدوه همان کسی است که به همراهی پدر منهای سراج صاحب طبقات ناصری به عنوان نمایندهٔ غیاث‌الدین، نزد خلیفهٔ عباسی ناصر (۶۲۲-۵۷۵) می‌رود (منهای سراج، ج ۱، ص ۳۶۱). به هر حال، برخی از کرامیان همچون محمدبن مسعود مالینی هر وی از لغویان هرات، در مجالس درس رازی شرکت می‌کرده‌اند (سیوطی، ج ۱، ص ۲۴۶؛ صفدی، ج ۵، ص ۲-۲۱).

۷. مؤلف کتاب که در مجالس درس فخر رازی در خوارزم شرکت می‌کرده، در نقل آراء و فرَق مسامحه و تعصب بسیار از خود نشان داده است، اما آنچه مهم می‌نماید این است که مؤلف اطلاعات خود را در باب کرامیان از شخصی دریافت کرده که آثار این کرام را خوانده بوده است، یعنی کتاب السرو عذاب القبر (و شاید کتاب التوحید؟) را. نام او قاضی ابوجعفر (ابوبکر؟) محمدبن اسحاق بن علی (عُزَیر؟) بن داودبن حامد الزوزنی از علمای شافعی متعصب و از پیروان ابواسحاق الشیرازی (م ۴۷۶) بود. قاضی را کتابی بوده است به نام فضائح این کرام. او را صاحب تصانیف عجیبه لقب داده بودند. فوت او در غزنه به سال ۴۶۳ روی داد (صفدی، ج ۲، ص ۸-۱۹۷؛ الفارسی، ص ۲-۵۱؛ تبصرة العوام، ص ۹-۶۵؛ مقایسه شود با فان اس، ص ۳۹ و ۵-۸۴).

8. Wāhidiyya

۹. دبستان المذاهب، ج ۱، ص ۲۷۸-۲۷۳ و تعلیقات، ج ۲، ص ۲-۲۳۱.

10. Suramiyya - Soramiyya

۱۱. در باب زندانی شدن او، روایات آشفته و متناقض است. ظاهراً وی را دو نوبت توقیف می‌کنند، اما زمان اولین توقیف بایستی مدتی کوتاه بوده باشد، ولی در مرتبهٔ دوم، از توقیفی هشت ساله سخن می‌رود که چون تاریخ آزادی وی سال ۲۵۱ هـ بوده، پس سال ۲۴۳ را باید سال دومین حبس او به حساب آورد (فصیح خوانی، ج ۱، ص ۴-۳۳۳؛ علمی، ج ۱، ص ۲۶۲). اما در نسخهٔ خطی شرح عیون المسائل حاکم الجشمی و نیز کتاب رونق القلوب سمرقندی از زندانی شدن وی در زمان عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰) سخن رفته است (فان اس، ص ۹۲ و ۵۰ و ۴۵).

۱۲. صفی‌پور، منتهی‌الارب، ص ۱۰۹۳.

۱۳. مقایسه شود با طاش کبری زاده، مفتاح السعادة، ج ۲، ص ۲۸۴.

۱۴. عثمان بن سعید بن خالد بن سعید السجستانی متولد ۲۰۰ هـ و اصلاً اهل سیستان و از همشهریان محمد بن کرام (۲) بوده است. وی در حدیث مقام والایی داشته تا جایی که امام بخاری (م ۲۵۶) و امام مسلم نیشابوری (م ۲۶۱) از او حدیث بسیار روایت کرده‌اند (سیکی، ج ۲، ص ۳-۳۰۲؛ ابن عماد حنبلی، ج ۲، ص ۱۷۶؛ ذهبی، العبر، ج ۲، ص ۶۴).

۱۵. به هر حال نفوذ کرامیه در هرات این شهر را در کنار نیشابور، به عنوان دو کانون مهم کرامیان مطرح ساخت، چنانکه در اواخر سده چهارم هـ کرامیان هرات به قدری قدرت و جسارت یافتند که از هر تازه واردی که به آن شهر می‌آمد در باب آیه پنجم از سوره طه، «الرحمن علی العرش استوی»، که در حقیقت پایه اعتقادات مشبهی ایشان بود سؤال می‌کردند (محمد بن منور، ص ۱۸۹). و باز در همین شهر و در همین سالها، حوالی ۳۸۰ هـ است که کرامیان با عملیه، یکی از فرق مشبهه غلاة شیعه، به نزاع و کشمکش برخاستند (مقدسی، ص ۳۳۶؛ مقایسه شود با: مقریزی، الخطط، ج ۴، ص ۱۷۰). و باز در همین شهر هرات بود که در سال ۵۹۵ هـ قاضی مجدالدین بن قدوه رهبر کرامیان، به مخالفت با امام فخر رازی برخاست و سلطان غوری را واداشت تا رازی را از شهر اخراج کند (ابن خلکان، ج ۴، ص ۲۵۰؛ رازی، اساس التقدیس، ص ۱۹). در باب شط الوادی که در اطراف هرات و از مراکز مهم کرامیان بوده است نگاه کنید به مقاله نویسنده این سطور در مجله باستان شناسی و تاریخ، آبان ۱۳۷۱، ص ۷۴.

۱۶. مؤلف التبصیر می‌نویسد: «با پارسایی ظاهری خود مردم شورمین و افشین را گمراه کرد و با خود به نیشابور آورد» (اسفراینی، ص ۹۹).

۱۷. سعید نفیسی در تعلیقات خود بر تاریخ بیتهقی دلایل موجه‌تری ذکر کرده است (ج ۲، ص ۹۵۸؛ مقایسه شود با مقاله مارگولیوت در دایرة المعارف، ج ۲، ص ۲۰-۸۱۹ و مقاله دیگر وی «ظهور کرامیه در خراسان» در مجله دنیای اسلام، ص ۱۴-۵ و نیز گردیزی، ص ۳۴۵).

۱۸. اگرچه فان اس در مقاله متع خود این قول را پذیرفته و حتی در مورد عربی ندانستن شورمین، مطالبی عنوان کرده است (ص ۹۳)، مقایسه شود با «استاد ابراهیم الشورمینی» که ابوالحسن هیصم بن محمد (۴۶۷) به نام او اشاره کرده است (همانجا، ص ۸۲). در باب کتب دیگر ابوالحسن هیصم مثل تاریخ و قصص این هیصم نابی که منهاج سراج از آن استفاده کرده، تهذیب فی اللغة، تاریخ الکرامیه، رجوع کنید به منهاج سراج، ج ۱، ص ۳۴۶؛ ج ۲، ص ۹۳؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۱۲۳ و الفارسی، ص ۷۲۲. قرائت بوزورت در کتاب غزنویان خود، که «قصص التابی ابن الهیثم» آورده صحیح نیست (ص ۱۱). در ترجمه فارسی نیز به غلط «قصص الثانی ابن الهیثم» آمده (حسن انوشه، ص ۹). ناب نام قصبه‌ای میان فیروزکوه و هرات است (منهاج سراج، ج ۱، ص ۳۴۶).

19. Hadiyya

۲۰. مقایسه شود با ابوسعید احمد بن عبدالله بن نصر الحیدی الشاشی، ذهبی، المشتبه، ج ۱، ص ۱۸۱. مقریزی جندیه آورده، الخطط، ج ۴، ص ۱۷۰.

21. Raziniyya

۲۲. به عنوان نمونه: ابو عبدالله محمد بن عبدالرحیم بن مسعود بن عبدالله بن رزین سلمی نیشابوری معروف به حمش (ح م ش)، ابن ماکولا، ج ۲، ص ۵۳۴؛ عاصم بن رزین باخرزی، اوراد الاحباب، ج ۲، ص ۲۹؛ ابوالحسن علی بن رزین (م ۲۲۵) از اهالی ترمذ، ابن جوزی، ج ۴، ص ۱۴۶. برای چند رزین دیگر نگاه کنید به صفدی، ج ۱۴، ص ۸-۱۱۶؛ ابن شاکر، ج ۳، ص ۴۰۲؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹-۴۸، ج ۴، ص ۶۳؛ ابن ندیم، ص ۱۶۱، و شیخ الاسلام الرازی (م ۳۲۷) غیر از امام فخر رازی در الجرح والتعديل، ج ۱، قسم دوم، ص ۸-۵۰۷.

۲۳. در چاپ فرانسوی Zaribiya.

۲۴. در چاپ انگلیسی Zaribiyya.

25. Khafāfiyya

۲۶. مقایسه شود با ابن اثیر، اللباب، ج ۱، ص ۳۸۱.
۲۷. فخر رازی به صورت «حماقیه» آورده. اعتقادات، ص ۶۷.
۲۸. مقایسه شود با قنات ابو عمر و الخفاف در صورة الارض، ص ۴۳۳ و مقدسی ۳۲۹.
۲۹. ابونصر عبدالرحمن بن احمد صابونی (پدر امام اسماعیل صابونی، م ۴۴۹) نیز در همین سال و بر اثر زد و خورد های فرقه ای کشته می شود. رساله قشیریه، مقدمه. در نیشابور این زمان میان قسمت غربی شهر که به سمت منیشک، بالا می رفت و دارالاماره و میدان حسین و زندان در آن بود (مقدسی، ص ۳۳۶، ابن حوقل، ج ۲، ص ۴۳۱-۴؛ تاریخ نیشابور، ص ۳-۱۲۲) با قسمت دیگر شهر که محله حیره نام داشت و چهارسوی کرمانیان - از محلات کرامی نشین شهر - در آن قرار داشت (سبکی، ج ۳، ص ۱۸۳؛ سمعانی، برگ ۴۸۰a، تاریخ نیشابور، ص ۵۹) دشمنی و ستیزه وجود داشت و اگر چه در ابتدا این دشمنی ها تنها به صورت اختلاف دو محله شهر بود، اما بعدها جنبه مذهبی یافت و به منازعه کرامیان و شیعیان تبدیل گشت (مقدسی، ص ۳۳۶) (جای تعجب است که مؤلف شیعی کتاب نقض یعنی عبدالجلیل قزوینی رازی در حوالی سال ۵۶۰ از پیشوایان کرامیه با عنوان «استاد اسحاق زاهد رحمه الله علیه» و «امام محمد بن هیصم رحمه الله علیه» یاد می کند. البته ظاهراً دلیل احترام وی، ضدیت و دشمنی شدید ائمه کرامیه با تفکرات اسماعیلی بوده است (عبدالجلیل قزوینی، ص ۳-۲۱۲). به هر حال در همین نیشابور بود که ملامتیان با زهد کرامیان به اعتراض و مخالفت برخاستند (انصاری، ص ۱۰۶، سلمی، رساله الملامتیه، ص ۱۰۸ و ۹۴).
۳۰. معتزله نهضتی فکری بود که عقل و ادله عقلی را مهمترین شاهد برای اثبات مباحث اعتقادی و مذهبی می شمرد چنانکه جاحظ (م ۲۵۵) از شیوخ معتزله می گوید: «حکم قاطع را ذهن می دهد و روش صحیح را تنها عقل اتخاذ می کند» جالب توجه است بدانیم که در میان رسایل جاحظ، رساله ای با عنوان رساله فی نفی التشبیه تحریر شده که Ch. Pellat آن را به سال ۱۹۵۳ میلادی در پاریس نشر داده است. ← معتزله، ص ۱۰؛ معتزله، میر ولی الدین، ص ۳۱۳-۲۸۲ و مقاله «جاحظ» در دایرة المعارف اسلام، ترجمه عربی، ج ۱۰، ص ۳۸۵-۳۷۵؛ در باب ابوالحسن علی بن عیسی رمانی ادیب و نحوی معروف (م ۳۸۴) رجوع شود به صدی، ج ۲۱، ص ۳-۳۷۲ که در فهرست کتب وی، از کتابی به نام شرح الالف و اللام لابن المازنی نام می برد. به هر حال یکی از کرامیان نامش ابوعمر و مازنی بوده است که ابن کرام را به سبب تألیفاتش برتر از پیامبر اسلام می دانسته است. وی با بزازی همصحبت بوده و بزازی نیز با عبدالجسیم پسر ابن کرام دیدار کرده است. در این باب نگاه کنید به تبصرة العوام، ص ۶۸؛ مقایسه شود با فضل بن شاذان که در کتاب الايضاح از یکی از پسران ابن کرام به نام مسعود نام می برد، ص ۳۱۱. فان اس ابوعمر و مازنی را مازلی (منسوب به قریه مازل در اطراف نیشابور) می خوانند، ص ۹۶، سرانجام آیا می توان ابن مازنی (= مازلی) را همان مایلوس (از پیروان برشور ابن کرام) دانست؟ چرا که هر دو نفر، محمد بن کرام را به سبب تألیفاتش برتر از پیامبر اسلام می دانسته اند (تبصرة العوام، ص ۶۶).
۳۱. ابونصر طوسی در باب تفسیر العلوم و بیان ما مشکل علی فهم العلماء من علوم الخاصه در سلسله روایان نام ابراهیم بن مهاجر را آورده است (اللمع فی التصوف، ص ۳۷۷). همچنین در شرح حال ابراهیم بن حجاج از شاگردان ابن کرام، باز نام ابراهیم بن مهاجر را در سلسله رواه می بینیم (علامه تستری، ج ۱، ص ۱۶۹ و مقایسه شود با ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۲۰، زبیدی، طبقات النحویین، ص ۲۹۵). در تاریخ بغداد نیز از او نام برده شده است (خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۴۵۲).
۳۲. الحاکم در کتاب المستدرک فی الصحیحین ضمن آوردن يك حدیث، آن را از اوایی به نام اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر نقل کرده که البته او را در حدیث فردی ضعیف به حساب آورده است. آیا ابن اسماعیل همان است که ابونصر طوسی به صورت «اسرائیل» آورده است (اللمع، ص ۳۷۷).

33. Muhājiriyya

۳۴. ابن کرام کمی پیش از فوتش مأمون بن احمد السلّمی، خادم خود را با این سفارش به خراسان باز می گرداند که تا

سمرقند برود و توصیه می‌کند که از راه جبل عامل لبنان برود، زیرا در آنجا شاگردان و پیروان وی زیادند و استادش(?) هم در آنجا زندگی می‌کند. سلمی گفته است که در آن دیرها بیش از چهار هزار نفر از پیروان او را دیده است (روث القلوب عمر السمرقندی، برگ ۳۵، به نقل از فان اس، ص ۵۰-۴۹). به احتمال زیاد نام فرقه مهاجریه به دنبال مهاجرت اجباری محمد بن کرام به بیت المقدس پس از زندان نیشابور در شوال ۲۵۱ و به دنبال حکم اخراج او از خراسان که فقیه شافعی امام ابن ابی خزیمه (م ۳۱۱) و فقیه حنفی ابو سعید عبدالرحمن بن حسین حاکم صادر کرده بودند، عنوان شده است (فصیح خوانفی، ج ۱، ص ۳۳۴؛ سبکی، ج ۳، ص ۱۱۹-۱۰۹ و مخصوصاً گزارشهای کتاب الانس الجلیل، عیسی، ج ۱، ص ۲۶۲).

35. Ābadiyya

۳۶. ابو بکر العباد(?)، روث القلوب، نسخه برن، ۸۸۵۵، برگ ۳۴ به نقل از فان اس، ص ۵۷؛ همانجا، ص ۶۳، القاسم بن عباد.

۳۷. مارگولیوٹ در جاب فرانسوی Abidiya آورده است (چاپ اول دایرة المعارف اسلام، ذیل کرامیه، ج ۲، ص ۸۲۰). بوزورت در چاپ انگلیسی Ābidiyya آورده (چاپ دوم دایرة المعارف اسلام، ذیل کرامیه، ج ۲، ص ۶۶۸).

۳۸. Tarāikiyya، فخر رازی ایشان را طریقه می‌نویسد (اعتقادات، ص ۶۷).

۳۹. Hakaykiyya، تلفظهایی همچون حماقیه (اعتقادات، ص ۶۷)، (Hakākiyya=)Hakkakiya (مارگولیوٹ و بوزورت، همانجا) باعث شده است که برخی ایشان را با فرقه خفایه یکی بدانند. به هر حال یکی از شش جنبه‌ای که مؤلفی کرامی بر اساس آنها قرآن را تفسیر می‌کرده است فصلی است تحت عنوان «الحقائق والاحکام» نسخه خطی موزه بریتانیا ۴۹-۸۰ or که توسط ماسینیون معرفی شده و تاریخ ۷۳۱ هـ دارد و حاوی ۲۲۳ برگ است ← فان اس، ص ۶۰-۵۹.

۴۰. Ishākiyya، ایشان را نباید با اسحاقیه پیروان اسحاق ترک که در حوالی سالهای ۱۴۰-۱۳۷ هـ سر به شورش برداشت (ابن ندیم، ص ۳۴۴-۵، طبری، ج ۶، ص ۱۴۶-۷) و اسحاقیه از تیره‌های کیسانیه که پیرو اسحاق بن عمرو بودند و به نوعی حلول باری تعالی در علی و ائمه اعتقاد داشتند (خوارزمی، ص ۳۰، علوی، ص ۳۵) و اسحاقیه پیروان اسحاق بن زید بن حارث که علی را در نبوت با محمد (ص) شریک می‌دانستند و از ابا حیان و غلاة به شمار می‌رفتند (تستری، ج ۱، ص ۷۵۱؛ اقبال ۱۳۵) و نیز اسحاقیه پیروان ابو یعقوب اسحاق بن محمد نخمی کوفی ملقب به احمد (م ۲۸۶؟) که از غلاة به شمارند (صفدی، ج ۸، ص ۳-۴۲۲) و اسحاقیه از ارکاد فارس (ابن حوقل، ص ۷۱-۷۲) اشتباه کرد (مقایسه شود با بغدادی، ص ۲۱؛ ابن جوزی، ص ۲۳). رازی مؤلف شیعی قرن ششم کرامیه و اسحاقیه را جدا جدا اما در کنار هم ذکر می‌کند و هر دورا از مذاهب بوحنیفه می‌داند (ص ۴۵۷)، در فریومد قریه‌ای به نام اسحاق آباد بوده است (ابن فندق، ص ۳۹).

۴۱. ولی شاید بتوان کرامی را «گرامی» خواند، متأسفانه سطور قبل از این جمله در نسخه خطی کتاب افتاده است و تعیین دقیق این کلمه را مشکل ساخته است. ابن عتبه (م ۸۲۸) در باب یکی از علویان به نام ابی الکرام می‌نویسد «نسل ابی الکرام بن داود را کرامیان گویند» (الفصول الفخریه، ص ۱۱۲)، اگرچه این قولی غریب است اما شاید لقب کرامی در حقیقت همان گرامی و به معنی بزرگواری بوده است که در حق علویان گفته می‌شده است، چرا که در برخی از مراجع این لفظ منحصرأ «گرامی» ذکر شده است، چنانکه در نقل حکایت برخورد سلطان محمود غزنوی با یکی از ائمه کرامیه (?) (= زاهد آهوش)، سلطان از حسنک می‌پرسد «در باب این کرامات چه می‌گویی» را شاید بتوان «در باب این کرامی چه می‌گویی» خواند (میرخواند، ج ۴، ص ۵-۱۲۴، خواندمیر، حبیب السیر، ج ۲، ص ۳۸۷، و اثر دیگرش دستورالوزراء، ص ۱۴۱). این لفظ در تاریخ فرشته «گرامی مذهب» آمده (ج ۱، ص ۳۱-۹۱). به هر حال این لفظ با احترامی که ایرانیان و بخصوص خراسانیان آن زمان برای علویان قائل بوده‌اند قابل توجه و تأمل بسیار است. راجع به علویانی با این لقب نگاه کنید به عبدالکریم بن عمرو بن صالح خثعمی (ریحانة الادب، ج ۵، ص ۴۲) ابراهیم بن محمد از اصحاب امام رضا (تحفة الاحیاء، ص ۵)

- ابوسعید (ابوسعبد) المحسن حاکم الجشمی (م ۴۹۴) (ابن فندق، تاریخ بیهق، ص ۳-۲۱۲؛ الفارسی، ص ۶۹۲، و ابن فندق، لباب الانساب، ج ۲، ص ۴۹۸).
۴۲. این لفظ از دو قسمت تشکیل شده مخم + شاذ. در قرون اولیه اسلام اهل نیشابور و نواحی اطراف آن محمد را از طریق تعظیم و تکریم مخم و نیز (حَمَك - حَمَش) می نامیدند. شاذ نیز با شار لقب شاهان غرجستان و نیز با لغات شاه و شیر از یک ریشه اند (تاریخ بیهق، ص ۱۵۱-۱۲۶) (ابن حوقل، ص ۴-۴۴۳).
۴۳. پدر بزرگ ابن ابوالفضل، در معیت ابن کرام در بیت المقدس بوده است (فان اس، ص ۵۳).
۴۴. رازی، التقص، ص ۳۱۲، چنانکه قاضی مجدالدین بن قدوه امام کرامیان غرجستان (= هرات) نیز لقب زاهد داشت (ذهبی، العبر، ج ۴، ص ۲۸۵).
۴۵. «و در نیشابور محمد موبدی علیه اللعنة پیدا آمد به دعوت الحاذق. استاد اسحاق زاهد رحمة الله علیه ابوالحسن سیمجور را بر آن داشت که وی را بتکال هلاک کرد» (عبدالجلیل رازی قزوینی، ص ۳-۳۱۲).
۴۶. در انساب فوت او ۳۸۳ خوب خوانده نمی شود و گاه آن را ۲۵۳ خوانده اند و این باعث شده است که برخی همچون سعید نفیسی قائل به یک ابویعقوب اسحاق دیگر که در سال ۳۵۳ فوت کرده و پدر همین ابویعقوب اسحاق بوده، شوند که البته صحیح نیست (سمعی، برگ 477a؛ ذهبی، العبر، ج ۳، ص ۲۲؛ فصیح خوافی، ج ۲، ص ۹۶. مقایسه شود با در پیرامون تاریخ بیهقی، ج ۲، ص ۵۹۷).
۴۷. علی بن موسی تاهرتی (رسالة قشیری، ص ۱۶۷) منسوب به تاهرت شهری در شمال آفریقا (مقدسی، ص ۲۹). در زین الاخبار ورود تاهرتی به غزنه سال ۴۰۳ ذکر شده (گردیزی، ص ۴-۳۹۳). اما شاید سال ۴۰۲ صحیح تر باشد (فصیح خوافی، ج ۲، ص ۱۱۶). تاهرتی را خلیفه فاطمی مصر الحاکم بامر الله (۳۸۶-۴۱۱) فرستاده بود.
۴۸. Tunīyya. قریه تون میان طیس و بچستان خراسان بوده، نام تون بعدها به فردوس تبدیل شد.
۴۹. مارگولیوت Nūniya، بوزورث Nūniyya.

50. Haysamiyya

۵۱. مثلا المنتخب من السياق، تاریخ یمنی، تاریخ بیهقی، اسرار التوحید، تذکرة الاولیاء تنها به ابو بکر کرامی اشاره کرده اند و در طبقات ناصری، مجمل فصیحی، ملل و نحل شهرستانی (و تعدادی کتب ملل و نحل دیگر) تنها به محمد بن هیصم اشاره شده است. یکی از معدود منابعی که به سه پیشوای بزرگ کرامیان یعنی اسحاق بن محمدشاذ، م ۲۴ رجب ۳۸۳؛ محمد بن هیصم، م ۲۸ شوال ۴۰۹ و ابو بکر محمد بن اسحاق بن محمدشاذ، م شوال ۴۲۱ اشاراتی (اگرچه مختصر) کرده است، عبدالجلیل قزوینی رازی، مؤلف بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض (تألیف حدود ۵۶۰هـ) است که نفر اول را به همراه ابوالحسن سیمجور، و نفر دوم را به همراه سبکتکین و نفر سوم را به همراه سلطان محمود نام می برد. به هر حال هر سه پیشوای سابق الذکر در این کتاب با صفتی مشترک یعنی خصمان و براندازان اسماعیلیان خراسان، معرفی شده اند و شاید بدین سبب است که رازی شیعی مذهب آنان را با عنوان رحمة الله علیه، یاد کرده است (ص ۳-۳۱۲).
۵۲. وی در جای دیگری از کتاب اشاره می کند که «غوریان به حکم اسلاف و بلاد خود بر طریق مذهب کرامیان بودند» (ج ۱، ص ۳۶۲).
۵۳. صفدی، ج ۵، ص ۱۷۱، شکست ابونصر در منابع به تفاوت ذکر شده گردیزی سال ۴۰۳ (ص ۳۹۳) لین پول و اشپولر سال ۴۰۱ (طبقات سلاطین، ص ۲۵۷؛ تاریخ ایران، ص ۲۰۴) را ذکر کرده اند. اما قول صحیح آن است که اسارت ابونصر در سال ۴۰۵ و فوت او در سال ۴۰۶ بوده است (فصیح خوافی، ج ۲، ص ۱۲۳. مقایسه شود با زامباور، ص ۳۱۱).
۵۴. روایتی در دست داریم که سبکتکین بر اثر فتوای محمد بن هیصم، نهضت اسماعیلیان طالقان خراسان را که به رهبری شخصی به نام علی قلانسی پدید آمده بود، سرکوب می کند (عبدالجلیل قزوینی رازی، ص ۳۱۳).
۵۵. بدین لحاظ، کرامیان نیز او را به رفض متهم ساخته بودند (سبکی، ج ۴، ص ۲-۱۳۱).

۵۶. ابوبکر محمدبن حسن بن فُورك اصفهانی تحصیلات ابتدایی خود را در اصفهان گذراند، سپس درری به تدریس پرداخت و در این شهر بود که مردم او را به سبب تأکید و اصرارش در تأیید اشعریت مورد آزار قرار دادند (ابن خلکان، ج ۴، ص ۲۷۲-۳). به این سبب بزرگان خراسان از جمله ابن‌البیع با موافقت امیر خراسان ابوالحسن سیمجور او را به نیشابور دعوت کردند (حوالی سال ۳۷۳) یعنی اوج کشمکشهای فرقه‌ای نیشابور. نگاه کنید به: رساله قشیریه، مقدمه. به هر حال هر سه نامی که ذکر شد از مخالفین کرامیان به شمار می‌روند.

۵۷. جهمیان یاران جهم بن صفوان (مقتول ۱۲۸هـ) بودند که می‌گفتند انسان را قدرتی و اختیاری نیست (بغدادی، ص ۱۲۸؛ ابن جوزی، ص ۸۸). در هر حال این فورک با کسان دیگری مانند شیخ ادیب ابوبکر کوهی نیز به مناظره پرداخت (انصاری، ص ۵۰۷).

۵۸. می‌ویسند وی در راه بازگشت از غزنه به نیشابور درگذشت (العبر، ج ۳، ص ۹۵). ابن حزم، در کتاب النصاب قتل او را بر اثر سُمی می‌داند که به دستور سلطان محمود به او خورانده بودند (سبکی، ج ۴، ص ۱۳۱-۲؛ ابن خلکان، ج ۴، ص ۲۷۳). اما در مجمل فصیحی فوت او درری و به مرگی طبیعی ذکر شده است که ظاهراً نمی‌توان آن را صحیح دانست (ج ۲، ص ۱۱۹). در هر حال او را در محله حیره نیشابور دفن کردند (الحاکم، ص ۱۵۲).

۶۰. باخرزی، دمیة القصر، ج ۲، ص ۳۱۳.

۶۱. حاوی آرای فلسفی و کلامی (ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۳۰ به بعد و ج ۶، ص ۳۷۱ و مقایسه شود با مقاله فان اس، ص ۷۹ و بخصوص توضیحات ص ۱۰۷).

۶۲. ابن تیمیه، ج ۲، ص ۲۴-۵.

۶۳. سوراآبادی (چاپ مهدوی)، ص ۴۱۴.

۶۴. نسخه خطی پرینستون، مجموعه یهودا، شماره ۴۳۹، برگ ۲۹۷ به نقل از فان اس، ص ۷۹ و بخصوص توضیحات ص ۸-۱۰۷.

۶۵. ظاهراً موضوع تحیز (در مکانی قرار گرفتن) که کرامیان در باب باری تعالی بدان سخت معتقد بودند توسط ابن هیصم نفی گردید (ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۱۰. مقایسه شود با رازی، الاربعین، ص ۱۰۹).

۶۶. معروف به عبدالسلام تمیمی هیصمی که نوه دختری محمدبن احمد کاغذی است.

منابع فارسی و عربی

ابن ابی‌الحدید، عبدالحمیدبن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۷۸ ق.

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، الکامل فی التاریخ، طبع الشیخ عبدالرحمن الجبرتی، مصر، ۱۳۰۱ ق.

_____، اللباب فی تهذیب الانساب، دارصادر بیروت، بی تا.

ابن تیمیه، احمدبن عبدالحلیم، الفرقان بین الحق والباطل، طبع ابوالوفاند، قاهره، ۱۹۶۵ م.

_____، الایمان، طبع زکریاً علی یوسف، دمشق، بی تا.

_____، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة، قاهره، ۱۳۲۱-۲۳.

ابن جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، تلبیس ابلیس، طبع محمد منیر الدمشقی، مصر، ۱۹۲۸ م.

- _____، صفة الصفة، حيدرآباد دكن، ۱۳۵۵-۷ ق.
- _____، المنتظم فى تاريخ الملوك والامم، حيدرآباد دكن، ۱۳۵۷-۹ ق.
- ابن حزم، ابو محمد على بن احمد، الفصل فى الملل والاهواء والنحل، بغداد، بى تا.
- ابن حوقل، ابو القاسم محمد، صورة الارض، الطبعة الثانية، ليدن، ۹-۱۹۳۸ م.
- ابن خلدون، مقدمة ابن خلدون، طبع ع. وافى، ترجمه محمد يروين گنابادى، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- ابن خلكان، وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان، طبع الدكتور احسان عباس، بيروت، ۱۹۶۸ م.
- ابن شاذان، فضل بن شاذان، الايضاح، طبع السيد جلال الدين الحسينى الارموى، طهران، ۱۹۷۲ م.
- ابن شاکر، محمد بن شاکر الکتبى، فوات الوفيات والذليل عليها، طبع الدكتور احسان عباس، بيروت، ۴-۱۹۷۳ م.
- ابن عساکر، ابو القاسم على الدمشقى، تبیین کذب المفترى فى ما نسب الى الامام
ابى الحسن الاشعري، طبع الشيخ محمد زاهد الكوثري، دمشق، ۱۹۲۸ م.
- ابن عماد، عبد الحى بن العماد الحنبلى، شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، بيروت، بى تا.
- ابن عنبه، الفصول الفخرية، چاپ جلال الدين محدث ارموى، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر قرشى الدمشقى، البداية والنهاية فى التاريخ، مصر، بى تا.
- ابن ماكولا، الاكمال فى رفع الارياب، تصحيح الشيخ عبدالرحمن اليماني، الدكتور محمد
عبد المعيد خان، حيدرآباد دكن، ۷-۱۹۶۲ م.
- ابن نديم، الفهرست، طبع گوستاو فلوگل، لايبزيك، ۱۸۷۱ م.
- اسفراينى، ابوالمظفر، التبصير فى الدين، طبع الشيخ محمد زاهد الكوثري، مصر، ۱۹۵۵ م.
- اسفزارى، معين الدين محمد زمجى، چاپ محمد اسحاق، نخستين بخش، كلكته، ۱۹۶۱ م.
- اسفنديار، كيخسرو، (?)، ديستان المذاهب، به اهتمام رحيم رضازاده ملك، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- اشبولر، برتولد، تاريخ ايران در قرون نخستين اسلامى، ترجمه جواد فلاطورى، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- اصبهانى، ميرزا عبدالله افندى، رياض العلماء و حياض الفضلا، طبع محمود المرعشى،
احمد الحسينى، قم، ۱۴۰۱ ق.
- اصبهانى، ابو الفرج على بن حسين الاموى، مقاتل الطالبين، طبع محمد صادق الکتبى، نجف، ۱۳۵۳
ق.
- اصبهانى، للحافظ ابى نعيم، حلية الاولياء و طبقات الاصفيا، بيروت، ۱۹۶۷ م.
- ذكر اخبار اصبهان، تحقيق سون ددرينگ، ليدن، ۱۹۳۴ م.
- _____، دفع التشبه التثبيبه والرد على المجسمة، دمشق، ۱۳۴۵ ق.
- انصارى هروى، عبدالله، طبقات الصوفية، چاپ عبدالحى حبيبي، كابل، ۱۳۴۱ ش.

باخزری، علی بن حسن، *دمية القصر و عُصرة اهل العصر*، ویرایش محمد عبدالفتاح محمدالحلو، قاهره، ۱۳۸۸ ق.

باخزری، ابوالمفاخر یحیی، *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*، چاپ ایرج افشار (جلد دوم)، تهران، ۱۳۵۸.

بغدادی، ابو منصور، *الفرق بین الفرق و بیان الفرقة ناجية منهم*، طبع محمد زاهد الکوثری، مصر، ۱۹۴۸ م.

بو زورث، ادموند، «*ظهور کرامیه در خراسان*»، ترجمه اسماعیل سعادت، معارف، دوره پنجم، شماره ۳، ص ۱۲۷ تا ۱۳۹.

بویل، جی. آ. (و. ر. ن. فرای (گردآورندگان)، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران، ۱۳۶۳ ش.

بیهقی، ابوالحسن علی بن زید «ابن فندق»، *تاریخ بیهقی*، چاپ احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷. ———، *لباب الانساب واللقاب والاعقاب*، طبع السید مهدی الرجائی: السید محمود المرعشی، قم، ۱۴۱۰ ق.

بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، چاپ سعید نفیسی، تهران، ۱۳۲۶-۳۲ ش. پلا، سی، مقاله «*الجاحظ*» در *دایرة المعارف الاسلامیه*.

تاریخ سیستان، چاپ محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۴ ش. *تستری*، الشیخ محمدتقی، قاموس الرجال، قم، ۱۴۱۰ ق.

جامی، عبدالرحمن، *نفحات الانس من حضرات القدس*، چاپ مهدی توحیدی بور، تهران، ۱۳۳۶ ش.

جرفادقانی، ابوالشرف ناصح، ترجمه تاریخ یمینی، چاپ جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵ ش. جزری، شمس الدین محمد، *غایة النهایة فی طبقات القرا*، طبع ج. برجستر اسر، قاهره، ۱۹۳۲-۳ م.

چیت ساز، محمدرضا، «*مراکز و مدارس و خانقاههای کرامیان*»، *مجله باستان شناسی و تاریخ*، سال ششم، ش اول و دوم، آبان ۱۳۷۱.

الحاکم، ابو عبدالله نیشابوری، *تاریخ نیشابور*، تلخیص احمد بن محمد «*خلیفه نیشابوری*»، چاپ بهمن کریمی، تهران، ۱۳۳۹ ش.

الحاکم، قاضی عبدالجبار جُشمی، *شرح عیون المسائل*، تحقیق فؤاد سید، تونس، ۱۹۷۴ م.

خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد او مدینة السلام*، بیروت، ۱۹۳۱ م.

خوارزمی، ابو عبدالله محمد، *مفاتیح العلوم*، طبع ج. وان فلوتن، لیدن، ۱۸۹۸ م.

- خواندمیر، حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، تهران، ۴-۱۳۳۳ ش.
- _____، دستورالوزرا، چاپ سعید نفیسی، تهران، ۲۵۳۵.
- ذهبی، میزان الاعتدال فی نقدالرجال، طبع علی محمدالبجاوی، قاهره، ۱۹۶۳ م.
- _____، المشتبه فی الرجال، طبع علی محمد البجاوی، قاهره، ۱۹۶۲ م.
- _____، العبر فی خبر من غیر، طبع صلاح الدین المنجد، فؤاد سید، ۶۳-۱۹۶۰ م.
- الرازی، الحافظ شیخ الاسلام، الجرج والتعديل، حیدرآباد دکن ۱۳۵۱ ق
- رازی، مرتضی بن داعی (منسوب)، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، طبع عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۳ ش.
- رازی، منتخب الدین علی بن بابویه، الفهرست، طبع جلال الدین محدث ارموی، قم، ۱۳۶۶ ق.
- زامباور، معجم الانساب، طبع زکی محمدحسن بک، حسن احمد محمود، ۱۹۵۱ م.
- زیبیدی، السید محمدمرتضی، تاج العروس، بنغازی، بی تا.
- _____، طبقات النحویین واللغویین، طبع محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۵۴ م.
- سبکی، تاج الدین ابونصر، طبقات الشافعية الكبرى، طبع عبدالفتاح محمدالحلو، محمود محمدالطناحی، مصر، ۷-۱۹۶۴ م.
- سلمی، لابی عبدالرحمن، طبقات الصوفیة، طبع نورالدین شریب، مصر، ۱۹۵۳ م.
- _____، رساله الملامتیة، طبع ابوالعلاء عفیفی، مصر، ۱۹۴۵ م.
- السمرقندی، ابو حافظ عمر نیشابوری، رونق القلوب، نسخه خطی کتابخانه پاریس، ۴۹۲۹ و ۶۶۷۴
- نسخ خطی عربی.
- سمعانی، ابی سعید عبدالکریم، الانساب، طبع مارگو لیوٹ (چاپ عکس نسخه خطی)، بغداد، ۱۹۷۰
- ۴
- سوازه، ژان، مدخل تاریخ شرق اسلامی، ترجمه نوش آفرین انصاری (محقق)، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- سورآبادی، ابو بکر عتیق بن محمد نیشابوری، تفسیر، ۱. چاپ یحیی مهدوی تحت عنوان «قصص قرآن مجید»، تهران، ۱۳۴۷؛ ۲. چاپ کبری شیروانی، فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۳؛ ۳. چاپ پرویز ناتل خانلری تحت عنوان «عکسهای نسخه‌های خطی»، ۱۳۵۳ ش.
- سیوطی، جلال الدین، بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة، طبع محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۳۸۴ ق.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، ۱. چاپ ویلیام کیورتن، لایپزیک، ۱۹۲۳؛ ۲. طبع عبدالعزیز محمدالوکیل، قاهره، ۱۹۶۸ م؛ ۳. ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۲.

- _____، نهاية الاقدام فى علم الكلام، طبع ألفرد جيوم، بغداد، بى تا.
- صفدى، ابوالصفا صلاح الدين، الوافى بالوفيات، طبع هلموت ريترو ديگران، ويسبادن، ۳-۱۹۸۱ م.
- صفى پور، منتهى الارب، تبريز، ۱۳۷۷ ق، «باب الكاف».
- طاش كبرى زاده، احمد بن مصطفى، مفتاح السعادة ومصباح السيادة فى موضوعات العلوم، بيروت، ۱۹۸۵ م.
- طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير، تاريخ الامم والملوك، قاهره، ۵۷-۱۹۳۹ م.
- طوسى، ابى نصر عبدالله السراج، اللمع فى التصوف، طبع رنولد نيكلسون، ليدن، ۱۹۱۴ م.
- عتبى، محمد بن عبد الجبار، تاريخ يمينى، در حاشية تفسير منينى، قاهره، ۱۲۸۶ ق.
- عسقلانى، على بن حجر، لسان الميزان، طبع حيدرآباد دكن، ۳۱-۱۳۲۹ ق.
- عطار، تذكرة الاولياء، چاپ رنولد آلن نيكلسون، ليدن، ۷-۱۹۰۵ م.
- عليسى، مجير الدين، الانس الجليل بتاريخ القدس والخيلى، بى جا، بى تا.
- فارسى، عبدالغافر، انتخاب ابرالاسحق الصريفينى، المنتخب من السياق، طبع محمد كاظم المحمودى، قم، ۱۴۰۳ ق.
- العراقى الحنفى، ابى محمد عثمان، الفرق المفترقه بين اهل الزيغ والزندقه، طبع الدكتور يشار قوتلو آى، آنكارا، ۱۹۶۱ م.
- فاضل، محمود، معتزله، تهران، ۱۳۶۲.
- فان اس، يوسف، «متونى درباره كراميه»، ترجمه احمد شفيعيا، مجله معارف، دوره نهم، ش ۱، فروردين- تير ۱۳۷۱.
- فخر رازى، محمد بن عمر، الاعتقادات فرق المسلمين والمشرکين، طبع على سامى النشار، قاهره، ۱۹۵۶ م.
- _____، الاربعين فى اصول الدين، حيدرآباد دكن، ۱۳۵۳ ق.
- _____، مناظرات جرت فى بلاد ماوراء النهر، حيدرآباد دكن، ۱۳۵۵ ق.
- _____، اساس التقديس فى علم الكلام، طبع محى الدين صبرى، عبدالقار الكردى، مصر، ۱۳۲۸ ق.
- فصيح خوافى، احمد بن محمد، مجمل فصيحى، چاپ محمود فرخ، مشهد، ۴۱-۱۳۳۹ ش.
- قزوينى رازى، عبدالجليل، التقص، چاپ جلال الدين محدث ارموى، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- قشبرى، ابوالقاسم، ترجمه رساله قشيريه، ابو على حسن بن احمد عثمانى، چاپ بديع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۴۵.
- قمى، عباس. تحفة الاحباب فى نوادر آثار الاصحاب، طهران، ۱۳۶۹ ق.

_____، الكنى واللقاب، طهران ۱۳۹۷ ق.

کرمانی، حمیدالدین بن عبدالله، راحة العقل، طبع محمد کامل حسین، محمد مصطفی حلمی، قاهره،

۱۹۵۲ م.

گردیزی، زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، طبع عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳ ش.

لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران، ۱۳۶۳ ش.

محمدین منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، چاپ احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۳ ش.

مدرس تبریزی، ریحانة الادب، طهران، ۳۳-۱۳۲۶.

مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، چاپ عبدالحسین نوانی، تهران، ۱۳۳۹ ش.

مقدسی، ابی زید احمد بن سهل البلخی و هو لمطهر بن طاهر المقدسی (منسوب)، البدء والتاریخ،

طبع کلمان هوار، پاریس، ۱۸۹۹-۱۹۱۹ م.

مقدسی، ابو عبدالله، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چاپ دخویه، لیدن، ۱۹۰۶ م.

مقریزی، تقی الدین ابو العباس، المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، قاهره، ۳۰-۱۹۱۱ م.

منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، چاپ عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۳۴ ش.

منینی، احمد بن علی، فتح الوهیبی علی تاریخ ابی نصر العتبی، مصر، ۱۲۸۰ ق.

میرخواند، روضة الصفا، تهران، ۱۳۳۹.

میر ولی الدین، معتزله، در مجموعه تاریخ فلسفه در اسلام، زیر نظر نصرالله پورجوادی، ترجمه

غلامعلی حداد عادل، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۱۳-۲۸۳.

ناظم، محمد، سلطان محمود، ترجمه عبدالغفور امینی، کابل، ۱۳۱۸ ق.

نفیسی، سعید، در پیرامون تاریخ بیهقی، تهران، ۱۳۵۲ ش.

یافعی، عبدالله، مرآة الجنان و عبرة الیقظان، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۸ ق.

منابع لاتینی

Bosworth, C.E., «Karamiyya» in *Encyclopedia of Islam*, second edition, Leiden, 1960, vol. II.

_____, *The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran 994-1040*, Edinburgh University Press, 1963.

Margoliouth, D.S., «Karramiya» dans *Encyclopédie de l'Islam*, 1^{re} edition, tome II, 1927.

Massignon, *L'Essai sur les origines du lexique de la mystique musulmane*, Paris, 1954.

Van Ess, J., *Ungenützte Text zur Karrāmīya ein Materia Isamm lung; vorgelegt am 30 Juni, 1979; Heidelberg, 1980, Carl Winter Universitätsverlag.*